



پیشینه تاریخی قومس

ایرج افشار (سیستانی)

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

پیشگفتار

استان سمنان در شمال ایران، در دامنه جنوبی رشته کوه البرز قرار دارد و یکی از مناطق بزرگ و مهم ایران است که از جایگاه اقتصادی، اجتماعی و استراتژیک ویژه‌ای برخوردار می‌باشد و گام‌های بزرگی در توسعه و عمران و آبادی برداشته است. این استان، به ویژه شهرهای دامغان، سمنان، شاهرود و گرمسار. گذشته از جایگاه ویژه طبیعی، جغرافیایی، صنعتی و اقتصادی، از لحاظ تاریخی و فرهنگی نیز از کهن‌ترین مناطق کشور به شمار می‌رود و از گذشته‌های دور دارای فرهنگی درخشان بوده است.

استان سمنان پیش از تقسیمات سیاسی جدید، ایالت قومس^۱ نامیده می‌شد. استاد واسیلی بارثولد، نگارنده کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران، بر این باور بود که ایالت قومس^۲ به پارسی قومس^۳ و به عربی قومس، همان سرزمین است، که ایزیدور خاراکسی به نام «قومسین» از آن یاد کرده^۴ است.

منطقه قومس، در دوران باستان، به ویژه در روزگار هخامنشیان. اشکانیان و

ساسانیان، از جایگاه استراتژیک، بازرگانی و ارتباطی ویژه‌ای برخوردار بوده است.

کوروش بزرگ هخامنشی پس از گشودن آسیای کوچک، به خاور ایران رفت و بین سالهای ۵۴۶ - ۵۳۰ پ.م، در آن نواحی نبرد کرد واز سوی خاور و جنوب تا رود سند تاخت و ایالت‌های پارت^۵، زرتنگ / سیستان و خوارزم در باختر و سند و گندار را گشود. در این زمان قومس همانند پلّی، ایالت‌های راگا / ری، خراسان و استرآباد را به هم پیوند می‌داد و مهمترین راه موجود در زمان پادشاهی داریوش بزرگ، راه ارتباطی قومس بوده است.^۶

داریوش، در ستون ۲، بند ۲، سنگ نبشته بیستون، می‌گوید:

«مادامی که من در بابل بودم این است کشورهایی که نسبت به من نافرمان شدند: پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، پارت (خراسان و کومش)، تگوش، سکاییه.»^۷

در بند ۱، ستون ۳ آن آمده است:

«پس از آن من سپاه پارسی را از ری نزد ویشتاسپ فرستادم ... شهری (پتی - گرب‌تا) نام در پارت آن جا با نافرمانان جنگ کرد. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا ویشتاسپ آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه گرم پد، یک روز گذشته بود، آنگاه جنگ ایشان درگرفت.»

داریوش‌شاه در بند ۲ ستون ۳ سنگ نبشته بیستون گوید:

«پس از آن کشور از آن من شد. این است آن چه به وسیله من در پارت کرده

شد»^۸

از نوشته‌های کتیبه بیستون برمی‌آید که داریوش بزرگ هخامنشی مردم پارت،

از جمله منطقه قومس را سرکوب نموده و به آن ایالت دست یافته است.

در بهار ۳۲۴ پ.م در روزگار پادشاهی داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی. اسکندر مقدونی به ایران لشکر کشید و پس از نبرد ایسوس و اربیل، در ۳۳۱ پ.م، شکست سختی به سپاه ایران وارد ساخت.

داریوش سوم به ماد و سپس به خاور ایران رفت و به گفته آریان، تاریخ نگار یونانی. بسوس، والی باختر و برازانت، والی رُخج / قندهار و زرتنگ / سیستان، داریوش را دستگیر و زخم‌های سختی به وی زدند و او را کشتند.



ژوستین گوید: دارارا سرداران او در ناحیه‌ای بین ساراازارا، به زنجیر بستند.

گمان می‌رود این محل همان دژ سارو، در ۱۰ کیلومتری شمال خاوری سمنان باشد. آریان، محل کشته شدن داریوش سوم را در محلی بین سمنان و شاهرود و شاید نزدیکی دامغان می‌داند. گنت کورث، حاجی آباد کنونی را محل کشته شدن وی نام برده است^۹، ولی به باور هارولدلمب آمریکایی، این محل در نزدیکی آبادی چاش-گیران قرار دارد، نه دامغان. با توجه به این که روستای چاش‌گیران/چاش‌خوران، در ۲۸ کیلومتری شهر سمنان قرار دارد، این داوری درست‌تر به نظر می‌رسد.

پس از درگذشت اسکندر در سال ۳۲۳ پ.م، کشمکش‌های سختی بین جانشینانش روی داد و امپراطوری وی را به چند بخش کردند و فیلیپ، والی پارت شد و ایالت بابل نیز به سلوکوس، سردار سرشناس مقدونی واگذار گردید، که وی بنیانگذار حکومت سلوکی در ایران است.

سلوکیان حدود ۶۰ شهر در خاور و ایالت پارت بنا کردند. یکی از این شهرها «آپاما» پالاسگرد کنونی است و دیگری شهر هکاتم‌پی‌لس^{۱۱} صدرروازه است. این شهرها توسط حاکمان سلوکی اداره می‌شد.

اشکانیان، ایالت‌های ایران را به ۱۸ بخش پهناور تقسیم کردند، که یکی از آنها «کمیسن» شامل نواحی سمنان و دامغان کنونی بود.

پتیشخوارگر^{۱۲} یکی از ایالت‌های ساسانیان است، که از روزگار باستان وجود داشته و منطقه کومش جزو آن بوده است.

این ایالت از زمان اسکندر مقدونی تا روزگار قباد پدر انوشیروان در اختیار خاندان جشنسف شاه بود. اردشیر پاپکان، بنیانگذار حکومت ساسانی، حکومت آنان را تأیید کرد. در ۵۱۹ م، قباد پس از استوار ساختن حکومت خود، پسرش کاووس را به حکمرانی ایالت پتیشخوارگر تعیین کرد.^{۱۳}

پس از کاووس، انوشیروان خسرو اول، آن ایالت را به یکی از پسران زرمهر سوخرا سپرد. و این فرمانروا، خاندان بزرگ سوخرانیان و وندادیان را به وجود آورد.^{۱۴}

۲- پس از اسلام

۲-۱- دوره اسلامی

در ۶۵۱ م، ایران به دست مسلمانان افتاد و آنها متوجه شهرهای بزرگ شدند. نخست شهر ری را گشودند، سپس به سوی شمال خاوری ایران تاختند و در زمان خلافت عمر، به ایالت کومش رهسپار و شهرهای سمنان، دامغان، بسطام و ... را گشودند.^{۱۵}



ویژه سال اسکان سمنان

در روزگار امویان و عباسیان، انقلاب و قیام‌های مردمی، سراسر ایران را فرا گرفت و نهضت‌های زیادی روی داد، که از همه مهمتر، قیام سنباد زرتشتی در خراسان، تبرستان، قومس و گیلان، به سال ۱۳۷ هـ.ق، است.^{۱۶}

شمار زیادی از پیروان آیین‌ها و مذاهب‌های گوناگون به دور سنبادگرد آمدند و برای فروریختن کعبه، به سوی حجاز رهسپار شدند. سنباد از نیشابور حرکت کرد و قومس، قم و ری را گشود و در اندک زمانی شمار زیادی از مزدکیان و زرتشتیان تبرستان و نواحی شمالی قومس، یعنی سنگسر، شهمیرزاد و فولادمحله به دور رهبر این نهضت جمع شدند. قیام وی تنها ۷۰ روز به درازا کشید و سرانجام جوهر بن مراد سردار منصور، خلیفه عباسی او را در نزدیکی همدان و به روایتی در ساوه شکست داد و حدود ۶۰ هزار تن از پیروان او را کشت.^{۱۷}

از مهمترین رویدادهای منطقه سمنان در زمان عباسیان، سفر حضرت امام (رضاع) به مرو و توقف آن حضرت در سمنان است که در ۲۰۱ هـ.ق، از مدینه به بغداد آمد و از راه همدان، نهاوند، قم و ری وارد سمنان شدند. به دستور وی حضرت یحیی بن موسی بن جعفر برای ارشاد مردم، در سمنان مستقر شد.

طاهریان، از بزرگترین خاندان‌های تاریخی ایران‌اند، که از میانه سده ۲ تا اواخر سده ۷ هـ.ق، در ایران سرشناس بوده‌اند. بنیان‌گذار خاندان طاهری خراسان، طاهر بن حسین، امیر بزرگ ایرانی نژاد بود، که در سال ۲۰۷ هـ.ق، نام مأمون، خلیفه عباسی را از خطبه نمازجمعه انداخت، به طوریکه این گام گستاخ آمیز او را، می‌توان سرآغاز استقلال نو ایران شمرد.^{۱۸} قلمرو حکومت طاهرین حین، شامل بغداد، خراسان، سیستان، کرمان، قومس، تبرستان و رویان، دماوند و ری بوده است.

پس از درگذشت طاهر، پسرش طلحه در ۲۰۷ هـ.ق، زمام امور دولت طاهری را به دست گرفت. وی در ۲۱۳ هـ.ق، درگذشت و برادرش عبدا... فرمانروا شد. در روزگار حکومت وی، مازیار، فرمانروای تبرستان دستگیر گردید و در ۲۲۷ هـ.ق، کشته شد و عبدا... بن طاهر بر سراسر خراسان، تبرستان، قومس و ری چیره گشت.^{۱۹}

در سده ۳ هـ.ق، یعقوب لیث صفار، که نخستین دولت مستقل ایرانی را در سیستان پایه‌گذاری کرد، پس از گشودن نیشابور، برای دستگیری عبدا... بن محمد صالح سگزی، که به قومس و سپس تبرستان گریخته بود، اقدام کرد. از اینرو از راه افراین و گرگان به تبرستان یورش برد و پس از شکست حسن بن زید علوی، چهار ماه در تبرستان به سر برد و سرانجام آگاه شد که مردم بخارا روز جمعه، خطبه به نام

نصر بن احمد سامانی خوانده‌اند و نام یعقوب لیث در خطبه نیامده است. یعقوب از آمل به ساری تاخت و از آنجا رهسپار قومس شد و تا «خوار» هم پیش رفت.^{۲۰}

در اواخر حکومت یعقوب لیث صفاری در ایران، دولت دیگر ایرانی، در ماوراءالنهر، در میان آمودریا / جیحون و سیردریا / سیحون، توسط خاندان سامانی بر سرکار آمد. در ۲۶۱ هـ.ق، نصر و اسماعیل، پسران احمد، از نسل «سامان خدا» حکومت سمرقند و بخار را به دست گرفتند. چون نصر در ۲۷۹ هـ.ق، درگذشت، اسماعیل به طور مستقل حکومت ماوراءالنهر را به دست آورد و عمر و لیث صفاری را که به منظور گشودن ماوراءالنهر، از جیحون گذشته بود، در ۲۸۷ هـ.ق، شکست داد و خراسان، سیستان، و ... را به قلمرو خود افزود. در همان سال با سرکوب حسن بن زید علوی، گرگان و ترستان تاری را نیز گشود. وی در ماه صفر ۲۹۵ هـ.ق، درگذشت.^{۲۱}

در ۳۲۹ هـ.ق، ماکان کاکي، سردار منطقه قومس، علیه سامانیان و آل زیاد قیام کرد و در ۲۱ ربیع‌الاول ۳۲۹ هـ.ق، در جنگ اسحاق آباد کشته شد و منطقه قومس به دست سامانیان افتاد.^{۲۲}

حسن بن فیروزان، پسر عموی ماکان، از سرشناس‌ترین حاکمان ایالت کومش در زمان آل زیاد و آل بویه بود وی ۲۰ سال تمامی آبادی‌های نواحی کوهستانی شمال سمنان و دامغان را در دست داشت، ولی با دستگیری وی، قومس به دست آل زیاد افتاد.^{۲۳}

محمود غزنوی، در ۳۸۸ هـ.ق، به حکومت رسید و خراسان را گشود. در ۴۴۰ هـ.ق، با کمک منوچهر بن قابوس، برای گشودن ایالت جبال، به سوی قومس و ری پیش‌روی کرد و پس از چند روز توقف در قومس و دیدار با شیخ ابوالحسن خرقانی، به ری رفت و آل بویه را برانداخت.^{۲۴}

سلجوق، رئیس یکی از قبیله‌های شمال خاوری دریای مازندران، در زمان سامانیان با قبیله خود، به ماوراءالنهر آمد و به دین اسلام گروید و اندک اندک توانمند شد و در حدود بخارا مستقر گردید. پس از مرگ محمود غزنوی، طغرل، نوه سلجوق در ۴۲۶ هـ.ق، به خراسان یورش برد و در ۴۲۹ هـ.ق، مسعود غزنوی را شکست داد و به حکومت رسید.

وی پس از خراسان، به تبرستان، گرگان، قومس، ری، همدان، آذربایجان و ... دست یافت.^{۲۵}

ابن اثیر می‌نگارد که در سمنان، دامغان، خوار، و برخی روستاهای ری را تاراج نمودند و بسیاری از مردم را کشتند.^{۲۶}



ایالت قومس، در سده‌های ۶ و ۷ هـ.ق، یکی از کانونهای مهم اسماعیلی بود، به طوری که در این ایالت حدود ۱۵۰ دژ، در اختیار این گروه بوده است. هر یک از این دژها را کدخدا و دژهای هر ناحیه را محتشم / فرماندار کل / حاکم بزرگ، زیر نظر داشته است.

یکی از مهمترین دژها، دژ گردکوه یا گنبدان کوه دامغان بوده، که در پیشینه تاریخی اسماعیلیان، جایگاه ارزنده‌ای پیدا کرده است. از اینرو مردم قومس از ترس فدائیان اسماعیلی آسایش نداشتند و برج و باروی شهرها را توسط نگهبانان پاسداری می‌کردند. در این میان فرمانروایان آل باوند، همواره در کشمکش و نبرد با آنان بودند.^{۲۷}

باوندها از اواخر دوران ساسانی بر نواحی کوهستانی تبرستان چیره شدند و در زمان ناتوانی زیاریان و حکومت شاهان محلی تبرستان، حکومت تبرستان و گیلان را به دست گرفته و ری و قومس را نیز به قلمرو خود افزودند.^{۲۸} شهریاران آل باوند حدود ۱۴۰ سال در تمامی مازندران، گیلان، ری و قومس حکمرانی کردند، تا این که سلطان محمد خوارزم شاه، در سال ۶۰۶ هـ.ق، آنان را برانداخت.

2-2- مغولان و تیموریان

یورش مغولان در ۶۱۶ هـ.ق، به ایران به منظور انتقام گرفتن از کار ناپسند سلطان محمد خوارزم شاه، به دنبال کشتار بازرگانان مغول توسط آینه‌الجب، سرشناس به غایرخان، حاکم اترار، در ۶۱۵ هـ.ق، از بزرگترین رویدادهای تاریخ ایران زمین است، زیرا ایران از یورش این قوم خونخوار، به پایه‌ای از گرفتاری و ویرانی رسید، که آثار شوم آن تا سده‌ها بر جای بود.^{۲۹}

لشکریان مغول به سرکردگی سبتای و جبه، از هرات به سوی خراسان تاختند، جبه از توس به مازندران رفت، و سبتای برای گشودن شهرهای مرکزی ایران و دنبال کردن سلطان محمد خوارزم‌شاه، از راه دامغان و سمنان، به ری آمد.^{۳۰}

سپاهیان مغول پس از کشتار و چپاول در دامغان، به سمنان رفتند و در آن جا پیر حسین علمدار و پیر نجم‌الدین دادبخش و مردم بسیاری را کشتند و به خوار و ری نیز خسارت جانی و مالی زیادی وارد آوردند.

سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه، در ۶۲۴ هـ.ق، اسماعیلی‌ها را سرکوب کرد و مغولان را در قومس شکست داد.^{۳۱} وی پس از نبردهای پراکنده‌ای در مرکز ایران، در

۶۲۸ هـ.ق، به گنجه رفت و از آنجا رهسپار دیار بکر و میافارقین شد و در کوه‌های پیرامون این شهر، در نیمه‌ی شوال ۶۲۸ هـ.ق، با ضربه‌ی خنجر کردی کشته شد.^{۳۲} در ۶۴۹ هـ.ق، هولاکوخان از سوی منگوقاآن، مأمور سرکوب اسماعیلیان و خلیفه‌ی عباسی شد. وی به سوی جیحون حرکت کرد و کیتوبوقا، سردار عیسوی خویش را با ۱۲ هزار جنگجو رهسپار قُهستان و رودبار کرد.

کیتوبوقا، سال بعد به قُهستان رسید و به تاخت و تاز و خراب کردن دژهای اسماعیلی پرداخت. سپس رهسپار قومس شد و دژ گردکوه در نزدیکی دامغان را محاصره کرد و فرمان داد تا در پیرامون آن خندق کنند و خود به گشودن دژهای رودبار و تارم شتافت. اسماعیلی‌ها درون گردکوه بر مغولان شیبیخون زدند و لشکریان کیتوبوقا موفق به گشودن گردکوه نشدند.

هولاکوه در اواخر ۶۵۳ هـ.ق، از راه بلخ و خواف به خراسان آمد و از آنجا به خرقان و بسطام رفت و سرانجام گردکوه دامغان گشوده شد و رکن‌الدین خورشاه، حاکم اسماعیلی قومس تسلیم گردید.^{۳۳}

پس از هولاکو، فرزندش آباقاخان به حکومت رسید. وی پس از ۱۷ سال حکومت، در ۶۸۰ هـ.ق درگذشت و برادرش تگودار فرماندار شد. تگودار پس از زندگی با مسلمانان، اندک اندک به دین اسلام گروید و به احمد نامور گردید.

در شب ۱۸ ربیع الآخر ۶۸۳ هـ.ق، در حالیکه سلطان احمد به عیش و نوش سرگرم بود، امیران مغول، ارغون پسر آباقاخان را که در زندان احمد بود، آزاد ساختند و به ایلخانی برگزیدند.

ارغون، حکومت خراسان، ری، مازندران، و قومس را به پسرش غازان داد و امیر نوروژ، پسر ارغون‌آقاخان سرشناس مغول را به نیابت وی تعیین کرد.

ارغون، در ۶۹۰ هـ.ق، درگذشت و گیخانو برادر وی به حکومت رسید. پس از کشته شدن گیخانو در ۶۹۴ هـ.ق، بایدوخان به ایلخانی رسید و غازان خان حاکم خراسان، قومس، ری، و ... بود. بایدو در ۶۹۴ هـ.ق، به دست غازان کشته شد و غازان به ایلخانی رسید.

پس از مرگ غازان، در ۱۱ شوال ۷۰۳ هـ.ق، الجایتو به ایلخانی رسید.^{۳۴} وی عبدالؤمن، فرزند رشیدالدین فضل‌الله همدانی را به حکومت ایالت قومس گمارد. اولجایتو، در ۲۸ رمضان ۷۱۶ هـ.ق، در سلطانیه درگذشت و او را در گنبد خودش، در آن شهر به خاک سپردند و پسرش ابوسعید بهادرخان، ایلخان شد.

در آخرین سال‌های حکومت ابوسعید، نارضایتی و قیام‌ها در خراسان، قومس و مازندران به اوج خود رسید. یکی از این قیام‌ها، قیام سرداران بود، که در روزگار



وجیه‌الدین مسعود (۷۳۸-۷۴۵ هـ.ق) شدت یافت و مردم با ارغون به جنگ پرداختند و حوزه‌ی حکومت خود را از سوی باختر، به قومس رسانیدند.

سربداران تا ۷۸۳ هـ.ق، در نواحی باختری خراسان حکومت کردند، ولی ایالت قومس تا ۷۶۶ هـ.ق، در اختیار آنان بود.^{۳۵}

تیمور گورکان پس از چیرگی بر تمامی ماوراءالنهر، با توجه به این که ایران را آشفته و این کشور را تجزیه شده می‌دید، از ۷۸۲ هـ.ق، چندین بار به ایران یورش برد و خسارت‌های بسیاری بر جای گذاشت.

تیمور لنگ، در سومین یورش خود به ایران، بین سال‌های ۷۸۶-۷۸۷ هـ.ق، ری، قزوین، سلطانیه، قومس و ... را گشود و شمار زیادی از مردم را کشت.

تیمور، در ۷۹۲ هـ.ق، هنگام رفتن به ترکستان، حکومت فیروزکوه، خوار، سمنان و دامغان را به اسکندر شیخی، پسر افراسیاب چلابی سپرد.^{۳۶}

تیمور در ششمین یورش خود به ایران، بین سال‌های ۷۹۴-۷۹۹ هـ.ق، بار دیگر ایالت‌های قومس، ری، خوزستان و نواحی خرم آباد، بروجرد، قزوین و سلطانیه را گشود و کشتار و چپاول بسیار کرد.^{۳۷}

کلاویخو، سفیر اعزامی اسپانیا به ایران، که از قومس دیدن کرده بود، از کشتار تیمور یاد کرده، می‌نویسد:

«در بیرون دامغان به فاصله‌ی یک تیر پرتاب، دو برج دیدیم که

بلندی آن‌ها به قدر یک سنگ پرتاب بود، هر دوی آن‌ها با استخوان سر انسان ساخته شده بود... این مجموعه‌ها متعلق به تاتاران آق‌قویونلو بود.»^{۳۸}

پس از تیمور، جانشینانش بر ایالت قومس حکومت می‌کردند و در حدود ۸۵۲ هـ.ق، میرزا علاءالدوله، پسر بایسنقر به حکومت نواحی شمالی خراسان، یعنی قوچان تا حدود استرآباد و قومس دست یافت.

در ۸۵۳ هـ.ق، میرزا ابوالقاسم بابر هرات را گرفت و به حکومت رسید و به گفته‌ی خواندمیر، در سمنان تاج گذاری کرد و از سوی قطب‌الدین طاووس سمنانی پذیرائی شد.^{۳۹}

ابو سعید تیموری در ۸۵۵ هـ.ق، به حکومت رسید. در این زمان بخش باختری ایران، در دست قراقویونلوها بود، اما ابوسعید، پیر براق، پسر جهان شاه قراقویونلو را در کنار مرغاب شکست داد و خراسان را آزاد ساخت و شهر سمنان ایالت قومس، مرز بین قلمرو تیموری و قراقویونلو شناخته شد.^{۴۰}

در اواخر دوران تیموری، ایالت قومس و فیروزکوه در دست امیرحسین کیای چلابی، پسر اسکندر شیخی بود، که در فیروزکوه را مرکز حکومت خود قرار داده بود و از آن جا فیروزکوه و قومس را اداره می‌کرد.

پس از برآمدن صفویان، امیرحسین کیای چلابی، در برابر شاه اسماعیل صفوی پایداری کرد، ولی سرانجام شکست خورد. پس از تسلیم امیرحسین و جنگجویانش، جز چند تن از نویسندگان و اهل قلم، شماری از مردم را کشتند، از جمله گوشت مرادیگ جهانسوز شاملو را لشکریان شاه اسماعیل کباب کرده، خوردند و امیرحسین کیای، در قفس آهنین زندانی شد، ولی زخمی به خود زد و پس از چند روز در یورت کبود گنبد جان سپرد و فیروزکوه، خوار، سمنان، سنگسر و ... به دست صفویان افتاد.^{۴۱}

شاه عباس بزرگ صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ.ق) که از طریق اصفهان، جندق و قومس پیاده به مشهد مسافرت کرده بود، برای ایجاد ارتباط بین شهرها و آبادی‌ها در سراسر کشور، فرمان‌هایی صادر نمود. در ایالت قومس نیز راه‌ها، کاروانسراها، آب‌انبارها و پل‌هایی ساخته شد و بناهای بسیاری در مسیر کاروان‌ها به وجود آمد.

در اواخر حکومت صفوی، که افغان‌ها بر بخشی از ایران، از جمله اصفهان چیره شدند، سرداری رشید به نام نادرقلی، در خراسان قیام کرد و برای نجات ایران، به تهماسب میرزا، فرزند سلطان حسین پیوست. نادر پس از گشودن مشهد، به سرکوب شورشیان هرات پرداخت، سپس برای رفع آشوب اشرف افغان، با سپاهیان خود رهسپار اصفهان شد و در مهماندوست دامغان، سردرهای خوار و مورچه خورت اصفهان، جنگ‌هایی روی داد و نادر پیروز گردید.

در ۱۱۴۲ هـ.ق، در زرقان او را شکست داد و سرانجام در بیابان لوت، به دست یکی از بلوچ‌ها کشته شد.^{۴۲}

در دوران حکومت نادرشاه، ایالت قومس جزو قلمرو حکومت او بود و حاکمانی از سوی نادرشاه بر این ایالت گمارده می‌شدند.

2-4- زندیان و قاجاریان

پس از مرگ نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ هـ.ق، محمد حسن خان، فرزند فتحعلی خان قاجار، ولایت‌های مازندران، قومس، تهران، ری و آذربایجان را گشود. در ۱۱۷۲ هـ.ق، محمد حسین خان قاجار کشته شد و کریم خان زند، خانواده‌ی او، از جمله پسرش آقا محمد خان را به شیراز برد و با دخترش نیز ازدواج کرد.



کریم خان با عنوان وکیل الرعایا، ۲۹ سال در ایران حکومت کرد، ولی در این مدت، ولایت قومس، شامل نواحی خوار، سمنان، دامغان، شاهرود، و بسطام را هم چنان در اختیار خاندان قاجار قرار داد.

پس از مرگ کریم خان زند در سال ۱۱۹۳ هـ.ق، آقا محمد خان از شیراز به سوی ولایت قومس حرکت کرد. در این منطقه با گرد آمدن شمار زیادی از قاجارها، سرانجام توانست ولایت قومس و ولایت‌های جنوبی دریای مازندران را به دست آورد. پس از آقا محمد خان، برادرزاده‌اش باباخان به پادشاهی رسید و فتحعلی شاه نامیده شد.

وی به منطقه‌ی قومس، به ویژه دامغان، که زادگاهش بود، توجه بسیار داشت و به سه برادر سمنانی به نام‌های ذوالفقار خان، اسماعیل خان و مطلب خان توجه زیادی داشت. گسترش شهر شاهرود، ایجاد ساختمان مسجد شاه و کاروانسرای کنار آن، و بازار عمومی شهر، از آثار وی است.

در دوره‌ی مشروطه، در اثر ستم‌ها و بیدادگری‌های حکومت، مردم آزاده‌ی ولایت قومس به رهبری شادروان سید ابوطالب حسنی شریعت پناهی، عارف وارسته و دانشمند بزرگ این منطقه، بر ضد حکومت خودکامه‌ی قاجار قیام کردند.^{۴۳}

Qumes - 1

Kumes - 2

- ۳- مارکورات، یوزف، ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۱۴۴.
- ۴- بار تولد، واسیلی. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران، انتشارات توس، ص ۱۳۹.
- ۵- خراسان و کومش.
- ۶- مخلص، محمدعلی، آثار تاریخی سمنان، تهران، بن، ۱۳۵۶، ص ۹ - ۱۰.
- ۷- نارمن شارب، زلفه فرمانهای شاهنشاهی هخامنشی، تهران، شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی، ۱۳۴۶، ص ۴۳.
- ۸- همان کتاب، ص ۵۳ - ۵۴.
- ۹- پیرنیا، حسن. تاریخ ایران باستان، جلد دوم، تهران، انتشارات افراسیاب، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹۴.
- ۱۰- *hekatom pylas*
- ۱۱- مخلص، همان کتاب، ص ۱۱ - ۱۳، به نقل از جغرافیای کایکس، ص ۳۹۱.
- ۱۲- *patixxuar gar*
- ۱۳- حجازی کناری، سید حسن. پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران، تهران، انتشارات روشنگران، ۱۳۷۲، ص ۳۸.
- ۱۴- محمود زاده، کمال. شناخت دریای مازندران و پیرامون آن، تهران، بی‌نا، خرداد ۱۳۵۰، ص ۲۰۸.
- ۱۵- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷، ص ۴۴۷.
- ۱۶- بنی احمد، امجد، راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران، تهران، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۵، ص ۹۸.
- ۱۷- دهنخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه دهنخدا، جلد هشتم (روان - شامخ)، ص ۱۲۲۱۴۴.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۴۹۱.
- ۱۹- بنی احمد، همان کتاب، ص ۱۰۲.
- ۲۰- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. یعقوب لیث، تهران، انتشارات ابن سینا، دی‌ماه ۱۳۴۴، ص ۲۰۸.
- ۲۱- بنی احمد، همان کتاب، ص ۱۰۵.
- ۲۲- مهربادی، میترا. تاریخ سلسله زیاری، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۴، ص ۸۰.
- ۲۳- مخلص، همان کتاب، ص ۲۲.
- ۲۴- اشپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد اول، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۲۱۱.
- ۲۵- بنی احمد، همان کتاب، ص ۱۱۱.
- ۲۶- کسروی، احمد شهریاران گمنام، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶.
- ۲۷- مخلص، همان کتاب، ص ۲۵.
- ۲۸- اسلامی، حسین. تاریخ دوهزارساله ساری، قائم شهر، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۹۳.
- ۲۹- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۶، ص ۳۵ - ۳۷.
- ۳۰- همان کتاب، ص ۳۹.
- ۳۱- اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۳۵ - ۳۷.

۳۲- اقبال آشتیانی ، همان کتاب، ص ۱۲۲ و ۱۳۸.

۳۳- همان کتاب، ص ۱۷۴ - ۱۷۷.

۳۴- همان کتاب، ص ۲۵۸ و ۲۷۸ .

۳۵- مخلصی ، همان کتاب، ص ۳۳.

۳۶- صفایی، علی. دماوند، تهران، کانون معرفت، مهرماه ۱۳۳۵، ص ۷۴.

۳۷- میرجعفری، حسین. تاریخ تیموریان و ترکمانان، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۵، ص

۲۸ - ۳۱.

۳۸- کلاویخو. سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۷۴، ص ۱۸۱.

۳۹- خواندمیر. دستورالوزراء، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۱۷، ص ۳۸۲.

۴۰- میرجعفری همان کتاب، ص ۱۱۲ - ۱۱۴.

۴۱- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. التدوین فی احوال جبال شروین، تصحیح و پژوهش مصطفی

احمدزاده، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳، ص ۲۲۰ - ۲۲۱.

۴۲- بنی احمد ، همان کتاب، ص ۱۴۱.

۴۳- مخلصی ، همان کتاب، ص ۴۳.

فرهنگ قلم

ویژه سال لیسانس سمندان

